

The Syntactic Structure of Ma'aref of Bahá'u'llad Based on the Model of Stylistic Layer

Somayyeh Asadi *

PhD of Persian Language and Literature, Shahid Madani University of Azarbaijan, Iran,
asadi_somayeh61@yahoo.com

Naser Alizadeh

Professor of Persian Language and Literature, Shahid Madani University of Azarbaijan, Iran,
nasser.alizadeh@gmail.com

Abstract

Understanding the style and language of any work will help to realize the content and its matter; especially when it is a mystical and literary text. In these texts, the language somehow goes out of its standard shape and original structure. Ma'aref, the only work of Bahá'u'llad, expresses the results of the writer's spiritual and mystical conditions. The author depicts his mysticism and worldview with a special language and a specific statement. That's why it is the text which is undoubtedly among the category of literary texts and it can be examined on the basis of layer stylistic pattern (phonetic, lexical, syntactic, rhetorical, and ideological layers). This article studies the syntax and syntactic features of Ma'aref with a stylistic view and analyzes and explains its syntactic and grammatical features by analyzing the syntax layer of this work. This study reveals how much the linguistic and syntactic structure of Ma'aref has been influenced by the way of oral speech and the language of face-to-face interaction. It is also showed that the mystical content of the text and the preacher's narration has affected the syntactic structure of the word.

Keywords: Stylistics, Layered Stylistics, Syntax Layer, Bahá'u'llad; Ma'aref.

* Corresponding author

ساختار نحوی معارف بهاء‌ولد براساس الگوی سبک‌شناسی لایه‌ای

سمیه اسدی* - ناصر علیزاده**

چکیده

شناخت سبک و زبان هر اثری به دریافت و فهم درونمایه و مطالب آن، کمک بسیاری خواهد کرد؛ به ویژه زمانی که متن عرفانی و ادبی باشد. زبان در این متون تاحدی از شکل معیار و ساختار اصلی خود خارج می‌شود. معارف، تنها اثر بهاء‌ولد، بیانگر دل‌نوشته‌ها و حاصل حالات روحانی و عرفانی نویسنده است. مؤلف در آن با زبانی خاص و بیانی ویژه و شعرگونه عرفان و جهان‌بینی خود را به تصویر کشیده است؛ به همین سبب از جمله متونی است که بی‌تردید در گروه متون ادبی قرار می‌گیرد و آن را برپایه الگوی سبک‌شناسی لایه‌ای (لایه‌های پنج‌گانه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژیک) می‌توان بررسی کرد. این مقاله می‌کوشد تا با دیدگاهی سبک‌شناسانه، نحو و ویژگی‌های نحوی معارف را بررسی کند و با واکاوی لایه نحوی این اثر، برجستگی‌های نحوی و دستوری آن را تحلیل و تبیین کند. با این بررسی آشکار می‌شود که ساختار زبانی و نحوی معارف چه اندازه از شیوه گفتار شفاهی و زبان گفت و شنود رودررو تأثیر پذیرفته است. همچنین دریافت می‌شود محتوای عرفانی متن و پیشه و عطف نگارنده آن تا چه اندازه بر ساختمان نحوی کلام تأثیر گذاشته است.

واژه‌های کلیدی

سبک‌شناسی؛ سبک‌شناسی لایه‌ای؛ لایه نحوی؛ بهاء‌ولد؛ معارف

مقدمه

معارف، مجموعه‌ای از شناخت‌ها، تأملات، تجارب و دریافت‌های روحانی و دینی محمد بن حسین خطیبی بلخی، مشهور به بهاء‌ولد است که بیشتر در سایه شهرت فرزندش، مولانا جلال‌الدین بلخی، معرفی و شناخته شد. این متن جزو متون عرفانی و از دسته واگویه‌ها و دل‌نوشته‌هایی است که نگارنده در آن نگرانی‌ها و دلواپسی‌های معنوی و

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران asadi_somayeh61@yahoo.com (نویسنده مسوول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران nasser.alizadeh@gmail.com

روحانی خود را در مسیر بندگی و معرفت الهی بیان می‌کند؛ درحقیقت نویسنده در این اثر، خداشناسی و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی خود را به رشته تحریر درآورده است. این کتاب تنها اثر برجای مانده از بهاء‌ولد است؛ به همین سبب شناخت زبان و نوع بیان مؤلف به فهم هرچه بهتر مضامین و مطالب کتاب می‌انجامد؛ زیرا زبان و شیوه ارائه مفاهیم و مطالب هر نویسنده، نوع نگرش و اندیشه و جهان‌بینی او را بیش‌ازپیش نمایان می‌کند؛ این موضوع درباره معارف – مجموعه‌ای از دل‌نوشته‌ها و برداشت‌های ذهنی و شهودی بهاء از امور روزمره و گاه عرفانی و فلسفی – نمود و مصداق بیشتری دارد. معارف فقط اثری با درونمایه موعظه نیست؛ نکته‌های نغز عرفانی و کلامی که در قسمت‌های مختلف متن این کتاب طرح و تفسیر شده است، همراه با نوشته‌هایی که از رخداد حالات والای عرفانی در باب نگارنده آن خبر می‌دهد، این اثر را در شمار متون عرفانی ناب قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که نه تنها از نظر محتوا، بلکه از منظر ساختار، زبان، سبک، ویژگی‌های ادبی نیز درخور تأمل و بررسی است. زبان خاص معارف که به بیان صفا (۱۳۷۱: ۱۰۲۲) بسیاری از لغات و تعبيرات و ترکیبات نادر پارسی را در بر گرفته است، بی‌تردید در تأثیر زبان گفتگوی بلخ به وجود آمده است و این موضوع ویژگی دیگری است که بر اهمیت بررسی سبکی و ساختاری این متن می‌افزاید. زرین‌کوب نیز ویژگی‌های خاص زبان معارف را برگرفته از دو عنصر اصلی می‌داند که «هر دو از لوازم ارتباط بین طرز بیان با شیوه بلاغت منبری و فرهنگ و لغت عامیانه از یک سوی و معانی و تعبيرات عالمانه از سوی دیگر است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۱۰).

شیوه و سبک نگارش معارف یکی از نکاتی است که بهاء‌ولد را از نویسندگان دیگر حوزه عرفان و حتی وعظ‌نویسان و معارف‌نویسان متمایز می‌کند. نگرش ویژه او به معرفت الله و جهان‌بینی خاص وی از جملات و تعابیرش دریافتنی است. همین موضوع سبب شده است تا عرفان او در ارتباطی تنگاتنگ با شهودی هنری، ملموس و محسوس باشد؛ به‌گونه‌ای که حس‌آمیزی در شیوه بیان وی از ویژگی‌های بارز و پربسامد است و به بیان شفيعی کدکنی (۱۳۹۲: ۴۸۱) سبب شده است تا او بکوشد تا تمام حواس را به مزه و چشش دریابد و به خواننده نیز انتقال دهد. بنابراین حس، اصلی‌ترین عنصر عرفان بهاء‌ولد است که در قالب مزه و لذت نمایان می‌شود و رسیدن به لذت و مزه ذرات، نهایت عرفان اوست که در قسمت‌های مختلف معارف مشاهده می‌شود. بهاء‌ولد هم‌چنین در بیان آنچه به خاطرش می‌رسد، شیوه‌ای آزادانه و شهودی را برمی‌گزیند که بسیار درخور توجه است. او آنچه را در شیوه عبارت از قلمش می‌تراود، بی‌هیچ پروایی به رشته تحریر می‌کشد و در بخش‌های بسیاری آن را الهام خداوند می‌خواند. تازگی، نزدیک بودن به زندگی (رتال بودن)، تغییر پرشتاب فضاها، فوران بی‌واسطه اندیشه و احساس، وابسته نبودن به زبان علمی و فقهاتی، تأثیر بسیار اندیشه‌ها و بدیهه‌گویی‌ها و بدیهه‌نویسی‌های وی – این بدیهه‌گویی‌ها تحت سلطه گونه گفتاری اثر بهاء‌الولد، یعنی شیوه معارف‌نویسی شکل گرفته است – آنچنان نکات لطیف و مسحورکننده‌ای را خلق می‌کند که بزرگانی مانند مرحوم فروزانفر و ذبیح‌الله صفا لذت خواندن معارف را با لذت به‌دست‌آمده از خواندن اشعار گران‌بهای فارسی مقایسه می‌کنند و فضایی مشابه با فضای شعر حافظ و عطار و سنایی برای آن در نظر گرفته‌اند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۲۲)؛ (فروزانفر، ۱۳۸۴: ۳۶). فروزانفر معارف را از عالی‌ترین نمونه‌های نثر شاعرانه می‌خواند و می‌گوید که چیزی نو در آن می‌بیند؛ به‌گونه‌ای که خواننده به‌جای محدود شدن در مفاهیم فنی منظم و زبان حرفه‌ای تصوف، محصور حس می‌شود و در جهانی خاص از شیوه‌های بیانی و تصاویر عرفانی پای می‌نهد؛ در این هنگام گویی خود را در برابر اثری هنری می‌بیند که البته به قصد قبلی و برپایه طرح جامعی تصویرسازی و پی‌ریزی نشده است (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱، مقدمه: د)؛ (فروزانفر، ۱۳۸۴: ۳۶). ناتمام بودن و حالات طبیعی یادداشت‌های بهاء‌ولد در کنار ویژگی‌های دیگر، جذابیتی ویژه به آن

داده است و به اعتقاد هلموت ریتر نشان‌دهنده عرفانی بی‌همتا و درخور توجه است؛ به گونه‌ای که شادی روحی حاصل از زهد آمیخته به جمال‌پرستی را با رگه‌هایی از «نرگس‌انگی» جلوه‌گر می‌کند. منظور و مراد ریتر از نرگس‌انگی، آن گونه که خود یادآوری می‌کند، همان درونمایه نرگس‌انگی است که موجب می‌شود فرد خود را حامل جمال الهی بداند؛ البته بهاء‌ولد در هیچ بخشی از نوشته‌هایش به‌طور مستقیم چنین ادعایی نداشته است. ریتر، بهاء‌ولد را مظهر تسلیم و رضای یک قلب شاد می‌داند که همواره برای غرق‌شدن در خلوت معنوی و رهایی از عالم مادی می‌کوشد (نقل از مایر، ۱۳۸۵: ۲۹).

پیشینه پژوهش

بررسی سبک‌شناسی متون همواره از موضوعات درخور توجه پژوهشگران حوزه زبان و ادبیات فارسی بوده است. گستردگی و تنوع الگوهای سبک‌شناسی نیز توجه محققین را نسبت به چنین موضوعاتی دوچندان می‌کند. به همین سبب گاه سبک و ساختار یک متن از چند زاویه و با چند الگوی مختلف بررسی و تحلیل می‌شود. معارف بهاء‌ولد یکی از متون ارزشمند ادبیات فارسی است که متأسفانه پژوهشگران، کمتر به آن توجه کرده‌اند. پژوهش‌هایی که درباره این اثر انجام شده است، بیشتر از نوع تحلیل محتوایی و موضوعی است. سبک و زبان این اثر به‌ظاهر ساده و خالی از صنایع ادبی است؛ اما درحقیقت نکات زبانی و دستوری و ادبی بسیاری دارد که مجموع آنها به ایجاد سبکی متفاوت و گاه ممتاز انجامیده است؛ به گونه‌ای که آن را نخستین نماینده متون گفتارنوشت صوفیه دانسته‌اند. تاکنون پژوهشی در باب سبک و ساختار نحوی این اثر صورت نگرفته است و ارزش‌های زبانی و نحوی آن بررسی نشده است. در این باره فقط فریتس مایر، کتابی با عنوان *بهاء‌ولد* به رشته تحریر درآورده است و در آن با نگاهی فلسفی به متن معارف نگریسته است. او در این اثر، جنبه‌های محتوایی آن را از زاویه دید یک فیلسوف بررسی می‌کند. سایر پژوهش‌های دیگری که به معارف پرداخته‌اند در قالب مقاله و پایان‌نامه‌های دانشجویی است و بیشتر، متن را از نظر محتوایی و گاهی با رویکرد تفسیری تحلیل و بررسی کرده‌اند. نگارنده این جستار همه آنها را از نظر گذرانده است و بسیار از محتوای این آثار بهره برده است. پایان‌نامه‌های درباره متن معارف بهاء‌ولد، بیشتر رویکردی مقایسه‌ای دارند و معمولاً این متن را در مقایسه با متون دیگری مانند *فیه مافیه* و *مجالس سبعه* و *غزلیات شمس* و *مثنوی* بررسی کرده‌اند؛ تقریباً همه این پژوهش‌ها این مقایسه را از نظر تأثیر و تأثرهای محتوایی انجام داده‌اند. برخی نیز متن معارف را به‌تنهایی بررسی کرده‌اند و تنها به سویه‌ای از این اثر توجه داشته‌اند. مقالاتی که درباره موضوع معارف بهاء‌ولد نوشته شده است نیز رویکردی مشابه با پژوهش‌های دانشگاهی یادشده دارد و بیشتر به این متن از نظر بررسی محتوا و با رویکردی مقایسه‌ای نگریسته‌اند. از میان این پژوهش‌ها تنها چند مقاله به جنبه‌های زیبایی‌شناختی متن از منظر بلاغی و ساختاری توجه کرده‌اند؛ مقاله‌ای با عنوان «بررسی جنبه‌های زیباشناختی معارف از دیدگاه صورتگرایی» نوشته تقی پورنامداریان و حسین مؤخر است که جلوه‌های ادبی متن را بررسی کرده است و به مباحثی مانند عاطفه و موسیقی و عناصر بلاغی موجود در متن معارف پرداخته است. مقاله دیگر، «سرچشمه‌های فکری رمز و تصویر در معارف بهاء‌ولد» نوشته حسین فاطمی و دیگران است که با تمرکز بر دو عنصر بلاغی رمز و تصویر، محتوای متن را تحلیل کرده است و مباحثی مثل اتحاد معیت را تبیین می‌کند. مقاله «بررسی کلام مغلوب در معارف بهاء‌ولد» از احمد سنچولی و لیلا شکیبایی، با رویکردی تلفیقی، فرم و محتوای معارف را بررسی کرده است. نویسندگان در این مقاله به تبیین مباحثی مانند غلبه زبان استعاره‌ای، ابهام، تأویل‌پذیری، پراکنش معنایی در گستره کلام مغلوب پرداخته‌اند.

بیان مسئله

شناخت سبک هر اثر در گرو بررسی‌های سبک‌شناسی و زبان‌شناختی‌ای است که هریک از منظر خاصی آن اثر را واکاوی و تحلیل می‌کنند. در شیوه جدید و خاصی از سبک‌شناسی با نام سبک‌شناسی لایه‌ای، متن به پنج لایه اصلی تقسیم می‌شود. یکی از این لایه‌ها، نحوی است. موضوع بحث در لایه نحوی، ساختمان جمله و کلام است که هر نویسنده باتوجه به سلیقه و روش خود آن را معماری می‌کند. مسئله اصلی و محوری این پژوهش بررسی ساختار نحوی متن معارف بهاء‌ولد است. در این جستار با الگو قراردادن شیوه سبک‌شناسی لایه‌ای، شگردهای خاص نحوی معارف تبیین و تفسیر می‌شود و با برشمردن برجستگی‌های نحوی و دستوری آن، سبک نویسنده و متن تحلیل می‌گردد.

سبک و تعریف‌های آن

سبک، شیوه خاص نگارش است که در یک دوره زمانی، مکانی و یا میان مجموعه‌ای از نویسندگان و گاه در یک اثر و نویسنده بررسی می‌شود. شیوه‌ها و مبانی و تعریف‌های مختلفی از سبک ارائه شده است؛ بر همین مبنا برخی با محور قراردادن دوره‌های زمانی شیوه و سبک نگارش آثار را تقسیم‌بندی کرده‌اند و برخی دیگر با بررسی هر اثر به‌تنهایی به سوی سبک‌های شخصی پیش رفته‌اند. در مباحث جدیدتر سبک را «انحراف از نرم یا هنجار بیان دیگران دانسته‌اند، به این معنی که سبک هر نوشته با سنجش و در تقابل با اثر دیگری درک و مشخص می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۶۷). از دیدگاه دیگر، سبک محصول گزینش خاصی است که نویسنده از فهرست مترادفات زبانی به عمل می‌آورد. بنابر این دیدگاه «هرگاه نویسندگان برای معنای واحدی، از زبان متفاوتی استفاده کنند، بین آثار آنان تفاوت سبکی خواهد بود» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۶). به‌جز این دو دیدگاه، گزینش و انحراف از هنجار، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که مطابق آن «سبک حاصل نگاه خاص هنرمند به جهان درون و بیرون است که لزوماً در شیوه خاصی از بیان تجلی می‌کند. به عبارت دیگر هر دید ویژه‌ای در زبان ویژه‌ای رخ می‌نماید» (همان: ۱۵).

تأمل در این تعریف‌های سه‌گانه نشان می‌دهد که این سه دیدگاه هیچ تعارضی با هم ندارند و حتی کامل‌کننده یکدیگرند. به این ترتیب که «شیوه خاص دیدن یعنی رفتارهای ذهنی خاص به رفتارهای زبانی منجر می‌شود (نگرش خاص) و لاجرم هنرمند به گزینش‌های خاصی در زبان دست می‌زند (گزینش) و چه‌بسا در مسیر این گزینش مجبور به اعمال سلیقه‌هایی در زبان یا خروج از هنجارهای متعارف (انحراف از هنجار) شود» (همان: ۴۵). بنابر این «هر شخص بنا به ویژگی‌های روحی و نوع موضوع، ساخت‌های نحوی خاصی را بیشتر به کار می‌برد و برخی زبان‌شناسان باتکیه بر چنین مطالعاتی، سبک را شالوده‌ای از گزینش زبان می‌شمارند؛ گزینشی که از ساخت‌های مختلف زبان به اقتضای موقعیت و متناسب با بافت کلام و تحت تأثیر عوامل بافتی گوناگون مانند ژانر متن، زمان، مکان و سرشت فضای ارتباط صورت می‌گیرد و بر همین اساس است که سبک‌شناسی، بررسی نوع گزینش‌ها و علت ترجیح یکی از گزینه‌ها بر دیگران است» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۹).

چنان‌که از تعریف بالا نیز دریافت می‌شود، سبک در پیوندی نزدیک با زبان قرار دارد و بر همین مبنا می‌توان گفت اصلی‌ترین ویژگی سبک، استمرار و تداوم رفتار زبانی خاص است؛ به این معنا که هرگاه نویسنده‌ای، نوع خاصی از گویش، نظام نحوی و دستوری و... را به‌صورت مستمر و معنادار استفاده کند، صاحب سبک است. البته باید توجه داشت که لازمه شکل‌گیری سبک، وجود بسامد بالای ویژگی‌های سبک‌ساز است و کاربرد اندک و رخدادهای اتفاقی در

متن به ایجاد سبک نمی‌انجامد؛ البته بسامد ویژگی‌های زبانی نیز همیشه موجب پیدایش متغیر سبکی نمی‌شود. به همین سبب برای ایجاد سبک، باید میزان صورت‌هایی از یک کاربرد زبانی در گفتار شخص، بسیار و پیوسته باشد (نک. آزاد بلگرامی، ۱۳۷۶: ۲۵ و ۲۶). البته باید توجه داشت که این تکرار و استمرار طبیعی باشد تا به صورت، عادت زبانی پذیرفته شود.

سبک‌شناسی لایه‌ای

سبک‌شناسی لایه‌ای شیوه‌ای از سبک‌شناسی است که بسیار جامع است و از درآمیختن علم سبک‌شناسی و شیوه ساختارگرایان و فرمالیسم ایجاد شده است. فتوحی در کتاب سبک‌شناسی آن را به صورت منسجمی تبیین و تشریح کرده است. بر همین مبنا سبک‌شناسی لایه‌ای، شیوه‌ای از سبک‌شناسی است که متن را در پنج لایه بررسی می‌کند. درحقیقت ویژگی‌های برجسته سبک و نقش و ارزش آنها در هر لایه و به طور مستقل، تعیین و معرفی می‌شود. بررسی لایه‌لایه و جداگانه، از هرگونه آشفتگی تحلیل و تداخل داده‌ها جلوگیری می‌کند و این زمینه را فراهم می‌کند تا در هر لایه، از روش‌ها و دیدگاه‌های مناسب و درخور آن لایه استفاده شود. این لایه‌ها به بیان فتوحی «سطوح و واحدهای تحلیل در زبان هستند و عبارت است از: لایه آوایی، لایه واژگانی، لایه نحوی، لایه معناشناسیک، لایه کاربردشناسیک» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۳۷). در این مقاله بر اساس این الگوی سبک‌شناسی، نحو کتاب معارف بررسی و تبیین می‌شود و لایه نحوی متن تحلیل و تشریح می‌شود.

نحو و لایه نحوی

علم نحو، بررسی چگونگی چینش واژه‌ها و روابط میان صورت‌های زبانی در جمله است. با بررسی دقیق ویژگی‌های نحوی در یک اثر، نوع اندیشیدن نویسنده را می‌توان دریافت. به اعتقاد جرجانی فقط الفاظ معنی را نمی‌سازند؛ بلکه نحوه نظم واژه‌ها و شکل تألیف کلام در این مهم نقش دارد (جرجانی، ۱۳۷۴: ۲۷۹-۲۸۰). بنابراین اگر رابطه سازمند میان سبک و اندیشه پذیرفته شود و نحو نیز حامل و سازنده اندیشه دانسته شود، میان ساختارهای نحوی جمله‌ها با نوع سبک پیوند استواری وجود خواهد داشت. صدای نحوی، پژواک وضعیت ذهنی ما در رویارویی با محیط است. جهان بینی خود را بر روابط نحوی کلمات تحمیل می‌کنند و نوع خاصی از نحو و دستور زبان را برمی‌گزینند. برای تعیین ویژگی‌های نحوی سبک یک نویسنده باید میزان خروج وی از نحو معیار و پایه تبیین شود. نحو معیار، شکل عادی قرارگرفتن اجزای جمله در هر زبان است که خنثی و بدون برجستگی است. بنابراین از طریق آن به نکته‌ای درباره ذهن و اندیشه نویسنده نمی‌توان پی برد؛ اما اگر جایگاه یکی از اجزای جمله نسبت به صورت طبیعی آن، نحو معیار، تغییر کند، از آن در جایگاه نقطه‌ای برای تأمل سبک‌شناسیک می‌توان بهره برد؛ زیرا بر مبنای نظریه تقارن سبک و اندیشه، این دو موضوع همواره در کنار هم قرار دارند و رابطه‌ای دوسویه میان آنها برقرار است.

خروج از نحو معیار به روش‌های مختلفی صورت می‌گیرد و فراوانی هریک از این شیوه‌های خروج باعث برجستگی سبکی در متن می‌شود. کوتاهی و بلندی جملات، کارکردهای مختلف فعل، شیوه‌های کاربرد افعال در ساختار جمله، صدای دستوری جملات، چیدمان نحوی نامنظم، تکرار، عطف، زمان افعال، نحوه کاربرد ادات مختلف در جمله، شیوه بیان عدد و معدود و نمونه‌های فراوان دیگری از این دست که سرانجام نحو کلام را در یک متن رقم

می‌زند، عناصری هستند که در بررسی ویژگی‌های نحوی متن به آنها توجه می‌شود.

در بررسی نحوی معارف با همین شیوه و رعایت همین الگوها به نتایج و ویژگی‌هایی می‌توان دست یافت که در ادامه بیان می‌شود.

جملات کوتاه

بعد از واژه‌ها، جمله نخستین صورت معنادار در هر نوشته به شمار می‌رود که دربردارنده پیام نگارنده و گوینده است. «جمله بلندترین واحد سازمانی در نحو است و اگر هر ساخت نحوی شکلی از یک واحد اندیشه باشد، می‌توان از رهگذر بررسی بلندی و کوتاهی جمله‌ها، ساخت اندیشه و سبک و حالات روحی گوینده را تحلیل کرد؛ چراکه طول جمله نسبتی با میزان درنگ و تأمل گوینده در یک واحد فکری دارد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۵). هم‌چنین میانگین واژه‌ها در جمله، ارزش سبک‌شناختی ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که سبک‌های مقطع و پرشتاب عاطفی‌تر است و یا یکی از ویژگی‌های بارز سبک‌های فنی و مصنوع، بسامد بسیار واژه‌های مترادف است که به بلندی جملات می‌انجامد.

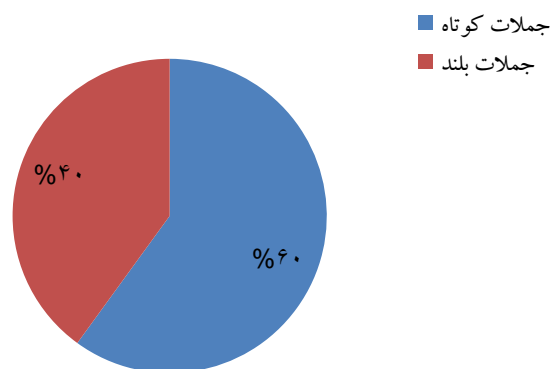
در معارف، جملات کوتاه معنادار شده و سبک این متن را تحت تأثیر قرار داده است. به طوری که در صفحات اندکی از این اثر، جملات طولانی و درازگویی و اطناپ مشاهده می‌شود. برپایه بررسی‌های صورت گرفته در کل متن، به طور میانگین در هر صفحه ۳۰ جمله کوتاه مشاهده می‌شود و میانگین واژه‌های هریک از این جملات ۳ یا ۴ کلمه است؛ برای مثال در «شعب را گفتم که به مسجد رو که من مشوش می‌شوم. باز به دل آمد که مبادا بیازارد و برود...» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۶۰) شش جمله به کار رفته و هریک به طور میانگین از سه واژه تشکیل شده است. قطعاً زیر نیز از شش جمله کوتاه تشکیل شده است و هر جمله تقریباً پنج واژه دارد: «به دل آمد که هر که علم از بهر دین آموزد و از بهر صدق و ثواب آموزد، هر چند بیشتر آموزد و کامل‌تر شود مر استاد را حرمت بیشتر دارد...» (همان: ۴۰۹)

جملات کوتاه بیانگر اندیشه‌ای عاطفی و پرشتاب است و گوینده با آنها باورهایی را بازگو می‌کند که در احساسات و عواطف وی ریشه دارد. معارف نیز به سبب آنکه واگویه‌ها و دل‌نوشته‌های بهاء‌ولد است، از این شیوه جدا نیست و بسامد بالای جملات کوتاه در آن از گوینده‌ای اهل دل و سرشار از عاطفه حکایت می‌کند که خود نیز از کارکرد این نوع جملات آگاهی دارد و به خوبی از آنها بهره برده است. از طرفی چنان‌که پیشتر نیز بیان شد، شیوه بیان بهاء در معارف شیوه‌ی وعظ و خطابه است و بلاغت در گفتار از ویژگی‌های بارز و پراهمیت یک خطیب موفق است؛ این ویژگی جز از راه شناخت اقتضای حال مخاطب به دست نمی‌آید. بیشتر مخاطبان بهاء، عامه مردم هستند و سخنان او بیشتر در مسجد و مجامعی این گونه بیان شده است؛ بنابراین مهم‌ترین ویژگی بیان وی بلاغت است؛ زیرا در یک لحظه باید گویا و رسا و درخور حوصله مخاطب سخن گوید؛ به گونه‌ای که هم مخاطب را با جملات طولانی خسته و بی‌انگیزه نکند و هم مفهوم و موضوع منظور خود را به بهترین و مفهوم‌ترین شکل به مخاطب انتقال دهد. بهاء خطیبی موفق و شهیر است و می‌داند که جملات او اگر پرشتاب و عاطفی و هیجانی نباشد، رغبتی برای شنیدن در مخاطب نمی‌ماند.

اگر در قسمتی از سخنان بهاء‌ولد، جملات به سمت اطناپ می‌روند، بی‌علت و توجیه نیست. یکی از این دلایل نیاز به درنگ و تأمل ذهن مخاطب است که بهاء آن را درمی‌یابد و برای همراهی مخاطب با خود، جریان اندیشه را کند می‌کند؛ در نتیجه جزئیات بیشتری را در قالب جملات طولانی بیان خواهد کرد. دلیل دیگری که ارزش بلاغی نیز دارد و با علم معانی هم توجیه می‌شود، اطناپ برای لذت‌بردن است. لذت‌بردن گوینده از موضوعی خاص سبب می‌شود وی

آن موضوع را با تکرار و بیان جزئیات در قالب جملات طولانی تفسیر و تبیین کند؛ چنان‌که در قطعه زیر بیست و هشت واژه به کار رفته است و بهاء این‌گونه خواسته است تا درباره این ادعا که احوال هر انسانی را در اقسام مختلف قرار داده‌اند، جزئیات بیشتری بیان کند؛ درحقیقت لذت‌بردن از تنوع حالات روحی و جسمی در آدمی وی را بر اطناب سخن برانگیخته است: «گفتم ای آدمی احوال ترا رنگ‌به‌رنگ نقش کرده‌اند در تو از هوا و عشق و قضای شهوت و صحت و جاه و رفعت و استیناس و حیات و ترا عاشق زار این صورت و این نقش کرده‌اند که هرگز ترا ازین صبری نیست...» (همان: ۱۵۰)

شکل ۱- نمودار میزان فراوانی جملات کوتاه در متن



جملات هم‌پایه

همان‌طور که از نام جمله هم‌پایه نیز آشکار است، این نوع جملات، جمله‌های قبل و بعد از خود در ارتباط است. درواقع ارتباط معنایی باعث شده است که این جملات در کنار هم توضیحی درباره یک موضوع ارائه دهند. «جمله‌های هم‌پایه، جمله‌های مستقلی هستند که با پیوند هم‌پایه‌ساز به هم مربوط می‌شوند و هیچ‌یک جزئی از جمله دیگر نیستند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۸: ۳۱۶). در معارف بهاء‌ولد شکل بیشتر جملات از این نوع است و «واو عطف» برای پیوند این جملات نقش اساسی دارد. نکته درخور توجه در این زمینه آن است که «واو عطف در ساختار هم‌پایه شتاب سخن را زیاد و سبک را پویا می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۷۷)؛ در نتیجه می‌توان گفت سبک عاطفی بهاء‌ولد تاحدی وامدار همین جملات هم‌پایه و فراوانی کاربرد واو عطف است که به تکرار در متن کاربرد یافته است. گفتنی است که به‌جز جملات هم‌پایه، ترکیبات و واژه‌ها نیز در ساختار جمله با «واو عطف» به یکدیگر معطوف شده‌اند و پی‌درپی بودن آنها به سبک عاطفی و پرشتاب متن یاری می‌رساند؛ به‌گونه‌ای که میانگین کاربرد واو عطف در هر صفحه معارف ۱۶ مرتبه است که حدود ۱۰ درصد از مجموع واژگان و حروف نقش‌ساز هر صفحه را به خود اختصاص می‌دهد. برای مثال در نمونه‌های زیر فراوانی استفاده از جملات هم‌پایه و واو عطف آشکارا مشاهده می‌شود: «اعوذ و الحمد لله می‌خواندم چنانک کسی پیش خداوندگار خود نشسته باشد و صد هزار ثنا و دعا می‌گویدش و می‌ستایدش و می‌زارد و می‌نالد و عشق‌ها عرضه می‌دارد همچنان گویی این حرف‌ها که می‌خوانم و این نظرهای من به مودت همچون اغانی و چنگ و رباب و دف و سرناست با معشوق خود و من همه جای گردانم چنانک کسی رباب می‌زند و در شهر می‌رود و می‌بینم که الله هر ساعتی پیاله نظر مرا پر از شرابی می‌کند و من به وجه کریم او نوش می‌کنم» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۴)، «روح چون ماهی از دریای عدم برآمد به حکم حرص لقمه‌طلبی و آسیبی زد به لقمه و هم‌چنین می‌چشید و می‌خورد و در وقت خواب و بیهوشی بازمی‌رفت و به سبب بلیه روزگار و رنج که گاهی بر وی رسیدی بترسیدی نیارستی تمام آن

لقمه را گرفتن و بهر آسیبی می‌خواستی تا به دریای عدم باز رود و به حکم آنک حیوه متعلق به لقمه بود باز می‌آمد...» (همان: ۱۸۴)، «من نیز از تویی الله آنچه به دست من آمده باشد با وی سخن گیرم و به نزد خوشی‌ها و نغزی‌ها و جمال‌های الله درآیم و هر ساعتی با تویی الله درمیامیزم و عجایب باطن تویی الله را نظر می‌کنم و عجایب آن را می‌بینم و شراب مزه هر عجبی را چنان نوش می‌کنم که تا دیری بیهوش می‌مانم» (همان: ۱۴۸).

وجهیت

بتوجه به وجهیت و تبیین آن در یک اثر، به ارتباط بین ذهن و جهان‌بینی نویسنده می‌توان دست یافت. راجر فاولر وجهیت را از عناصر دستوری کارآمد برای تحلیل نظر نویسنده می‌داند و در تعریف آن می‌گوید: «وجهیت، گرامر تعبیر پنهان است؛ ابزاری است که مردم با آن درجه تعهد و التزام و سرسپردگی خود را نسبت به حقیقت گزاره‌هایی که می‌گویند، بیان می‌کنند». وجهیت از نظر سیمیسون، میزان قاطعیت گوینده در بیان یک گزاره است که به‌طور ضمنی با عناصر دستوری نشان داده می‌شود. او در ادامه آورده است که وجهیت بیان‌کننده منظور (کنش غیربیانی) یا قصد کلی گوینده یا درجه پایبندی او به واقعیت یک گزاره یا باورپذیری، اجبار و اشتیاق نسبت به آن است. وجه عنصری نحوی — معنایی است که در جمله دیدگاه گوینده را نسبت به موضوع سخن نشان می‌دهد. وجه در ساختمان بند اهمیت دارد؛ زیرا جهت‌گیری‌های خاص نویسنده را نسبت به سخنان خود بیان می‌کند. وجه کلام در یک گفت‌وگو یا گفتمان، نوع روابط میان افراد و مناسبات اجتماعی را مشخص می‌کند. مایکل هالیدی نشان داد که وجه در القای معنای بینافردی و تعامل اجتماعی نقش اصلی‌ای دارد. مایکل تولان نیز در مطالعات سبک‌شناختی خود، وجهیت را در شناخت جهان‌بینی و دیدگاه‌های پنهان نویسنده در متن به‌خوبی به کار گرفته است؛ او نقش وجهیت را چنین تعریف می‌کند: «به‌طور کلی وجهیت اشاره دارد به امکانات زبانی موجود برای توصیف و توجیه ادعا، عقیده یا تعهدی که فرد با زبان خلق می‌کند» (نک. فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۸۵ و ۲۸۶). بنابراین وجهیت موضوعی است که آشکارا در متن توضیح داده نشده است؛ بلکه با تأمل در فعل و قید و صفت‌های تأکیدکننده بر موضوع یا امری دریافت می‌شود؛ مثلاً وقتی نویسنده در جمله‌ای از افعال دستوری و امرانه با بار معنایی التزام بیشتر استفاده کند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مخاطب درجه‌ای پایین‌تر از گوینده داشته است و یا اینکه هدف گوینده ایجاد انگیزه و تعهد در پیروان یک عقیده خاص بوده است. وجهیت در معارف، بیشتر در دو عرصه فعل و قید به کار رفته است.

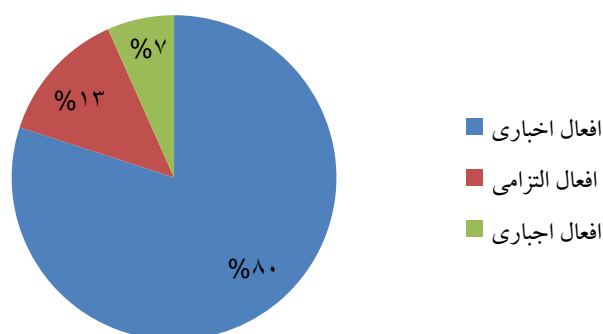
وجهیت در فعل

یکی از موقعیت‌های بروز وجهیت، فعل است. وجه فعل «صورت یا جنبه‌هایی از آن است که بر اخبار، احتمال، امر، آرزو، تمنا، تأکید، امید و برخی امور دیگر دلالت می‌کند» (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۳۸۱). شواهد نشان می‌دهد که بهاء‌ولد گفتارها و سخنان خود را در جمع مریدان نقل می‌کرده است (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: مقدمه) و از سویی وجه بیشتر افعال معارف، اخباری است. این دو ویژگی از چند وجه با هم ارتباط دارند. نخست اینکه کاربرد وجه اخباری برای توصیف و توضیح هر موضوعی، ارتباط نزدیک گوینده با موضوع بحث را نشان می‌دهد؛ دوم اینکه کاربرد این وجه از فعل در مخاطب اطمینان بیشتری نسبت به کلام گوینده برمی‌انگیزد. برای مثال در این شاهد از معارف نمود وجه اخباری را آشکارا می‌توان دید: «اکنون با هر موجودی که صحبت الله با وی کم شود کمال حال آن چیز به نقصان بدل شود

چنانک شاه چون از عروس روی بگرداند عروس پژمرده شود و الله را صحبتی است با عقل و مزه معقولات از آنست و کذا الحسن پس همه تصرفات الله است در همه اجزای من و فعل الله بی صفات الله نیست از رحمت و کرم و غیر ذلک و این اوصاف همه نور و مؤثر نور است بدان رنگ که پیش ازین دیدم پس در هر جزو من جوی‌های نور می‌رود همچون زر آب و روان می‌شود از صفات الله و چون صنع الله می‌کند در هر جزو من و همه خواطر و مزه از الله هست می‌شود» (همان: ۱۳۴) و یا در این نمونه: «الله اکبر گفتم در نماز آمدم گفتم در سیاست جای آمدم و الله اکبر گفتم نام قربانیست یعنی نام قربانی از بهر آنست که اجزای ما همه قربانی‌اند و این نمدها که در زیر پای انداخته‌اند همه موی کشتگانست و اجزای در و دیوار اجزای صد هزار حیوانات و آدمیانست تا چند سرها کوفته‌اند و اینجا بی خبر انداخته‌اند بلکه اجزای تن ما تا چند بار بمرده است و از آدمیان دیگر و حیوانات نیز تا چند بار در چهارخانه آب و باد و آتش و خاک بوده است پس سرتاسر ما همه سرای سیاست است» (همان: ۱۸۵).

باتوجه به شواهد بالا و بررسی‌های صورت گرفته در کل متن، به‌طور میانگین از هر ۳۰ فعلی که در یک صفحه ذکر شده است، ۲۴ فعل، وجه اخباری دارد. به بیان دیگر حدود ۸۰ درصد افعال متن معارف، وجه اخباری است. به‌جز وجه اخباری که وجه بیشتر افعال معارف است، گاهی نوع گفتمان و ارتباط گوینده و شنونده در این گفتارهای صوفیانه سبب شده است که شیخ، مریدان را اندرز دهد و به کارهایی وادارد که منظور او و راهنمای سالک است. به همین سبب وجه اجباری و امری نیز از وجوه پر بسامد در متن معارف است و در قسمت‌های مختلف کتاب دیده می‌شود. این وجه از فعل گاه در قالب صورتی متفاوت و درخور زبان عصر نگارنده ظاهر می‌شود. بدین معنا که افعال امری در برخی قسمت‌های معارف با پیشوند «می» در معنای «ب» - که امروزه بر سر افعال امری می‌آید - همراه هستند. افعالی مانند: می‌گذار در معنای بگذار و نظر می‌کن در معنای نظر کن (همان: ۳۰).

با وجود فراوانی وجه اجباری در معارف، آن هم در قالب افعال امر و نهی، شمار این دسته از افعال نسبت به وجه اخباری، بسیار کمتر است. البته وجه امری نسبت به وجه التزامی از فراوانی بیشتری برخوردار است. به بیان دیگر از سه وجه اصلی افعال (اخباری و التزامی و اجباری) دو وجه اخباری و اجباری بیشترین وجه فعل در متن معارف است. همین موضوع از سویی بیانگر اطمینان خاطر نگارنده به درستی بیانات و افکار خود است و از سوی دیگر جایگاه وی نسبت به مخاطبانش را نمایان می‌کند. شواهد زیر نمونه‌هایی از کاربرد وجه اجباری در معارف است: «ای مؤمن، هم بدان قدر که از اسباب اکتساب حلال حاصل شود خرسند باش و توکل کن و مترس...» (همان: ۸۹)، «ترک این ندامت بگوی و اگر رغبت به طاعت می‌کنی می‌گوی لاحول، از عظمت الله در اندیش ترک تدبیر خود بگوی همه عمر کسب‌کننده در دو صفت باش یکی رفعت به علوم دل و دین و دیگر تواضع به تن» (همان: ۳۰۴ و ۳۰۵)، «اکنون اگر مؤمنی خورد و خواب و شهوت را کم کن و خود را می‌گوی که مؤمنان و عاشقان را خواب و قرار کجا باشد و عاشق و مؤمن چگونه مخالف رضای محبوب بود و چون امر محبوب بیاید چگونه از سر قدم نسازد، پس هر زمان خود را می‌گوی که اگر مؤمنی رخساره زردت کو و بوی جگر سوخته‌ات کجاست و بی‌قراری و بی‌آرامیت کجا شد، اکنون ذکر الله می‌گوی و دایم در طلب الله می‌باش» (همان: ۲۹۸). نمودار زیر نشان‌دهنده میانگین فراوانی وجوه سه‌گانه افعال در متن معارف است.



وجهیت در قید

بهاء‌ولد، عارفی عاشق است که همه کائنات را جلوه جمال الهی می‌داند و پیوسته از آن سخن می‌گوید؛ به همین سبب طبیعی است که در کلام او بسامد قیودی بیشتر باشد که شامل همه اجزای یک مجموعه می‌شود؛ قیدهایی مانند همه و هر و جمله که بیان‌کننده فراگیری یک مفهوم است. فراوانی قید «جمله» در بیشتر قسمت‌های متن معارف تأییدکننده این سخن است: «... مثلاً شما جمله که اینجا نشسته‌اید» (همان: ۹۴)، «جمله افلاک و ستارگان و طباع و قرار ارض و جمله موجودات نباید تا آن نام موجودی بر چیزی بنشیند و عمل افلاک و عالم را به فعل مدبری گویند پس جمله خلق متفق آمدند...» (همان: ۱۷۹)، «چون نظر می‌کنی یا جوج و مأجوج شیاطین بیرون می‌آیند و جمله آب و نبات درونت را می‌خورند» (همان: ۲۰۶).

نمونه‌های فراوان دیگری نیز در قسمت‌های مختلف متن استفاده شده است. به‌طور کلی قید «همه» ۱۵۳۶ مرتبه، «هر» ۹۷۲ مرتبه و قید «جمله» ۱۰۵ مرتبه در معارف استفاده شده است.

از سوی دیگر عارف در جریان اعتقادات قلبی، خواهان وصال دائمی و البته تدریجی با محبوب خویش است. پیرو همین موضوع، قید تدریج بهترین گزینه برای بهاء است تا با آن ارتباطات روحی‌ای را بر زبان جاری کند که به تدریج و پی‌درپی با معبود برقرار می‌کرده است. از این رو بسامد بالای قید تدریج که بیشتر با لفظ «پاره‌پاره» و «اندک‌اندک» بیان می‌شود، در متن توجیه‌پذیر است. از جمله شواهد قید «پاره‌پاره» که ۲۴ بار در متن استفاده شده، عبارت است از: «همه صور شرایع و معاملات و قطع خصومات و حدود و زواجر از بهر آنست تا پاره‌پاره محب‌الله شوم و چنان محب شوم که مرا از خوشی و ناخوشی خود خبر نباشد» (همان: ۱۶). قید «اندک‌اندک» نیز ۱۳ بار در متن به کار رفته است: «این کالبد ما که چون تل برفست اندک‌اندک جمع گشته است و این وجود شده است» (همان: ۵۱).

صدای دستوری منفعل

صدای دستوری، بخشی از نحو کلام و نمایان‌گر رابطه سبک و اندیشه است. این عنصر «عبارت است از رابطه میان رخداد یا حالت فعل با دیگر شرکت‌کنندگان در فرآیند فعلی (فاعل، مفعول و...)». صدای دستوری در کنار دیگر وجوه فعل مانند زمان و نمود و وجهیت و حالت شناخته می‌شود و در زبان‌های مختلف، متفاوت است؛ اما معمول‌ترین آنها عبارت است از: صدای فعال و منفعل و انعکاسی» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۹۵). از این میان صدای دستوری منفعل در معارف نمود بیشتری داشت. این صدای دستوری زمانی است که «مبتدای جمله پذیرنده، هدف یا متحمل فعل باشد. صدای

منفعل، بیان‌کننده حالت کنش‌پذیری و اثرپذیری است» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۸).

در زبان فارسی، ساخت‌هایی صدای منفعل دارند و فضای متن را به سمت انفعال و پذیرا بودن می‌برند. این ساخت‌ها عبارت است از:

- جمله با فعل لازم، مثل افتادن، ترک‌خوردن و...؛

- جمله‌های اسنادی با افعالی چون است، بود، شد، گشت و گردید؛

- جمله‌های مجهول و شبه‌مجهول؛

- وجه‌مصدری (استعاره دستوری).

در معارف از میان این ساخت‌ها، جمله‌های اسنادی و جملات شبه‌مجهول از بسامد بیشتری برخوردار است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

صدای منفعل برخاسته از جملات اسنادی

از میان افعال اسنادی، فعل «است» و صورت‌های صرفی آن، بیشترین کاربرد را در معارف دارد. به‌گونه‌ای که این فعل ۳۷۸۰ بار در متن آمده است. علت این موضوع را در نوع رابطه عارف با حق می‌توان جستجو کرد. عارف در برابر حق، خود و اعمالش را هیچ می‌داند، به‌ویژه بهاء‌ولد که اشعری مذهب است؛ پیرو اصول عقاید اشاعره، بنده را در برابر حق مجبور و منفعل می‌داند. بنابراین در رابطه با انسان مجبور و مقهور که سرنوشت و حتی افعالش در گرو خواست الهی است، فعل و کنش معنای بسیاری ندارد. به همین سبب بهاء با کاربرد افعال اسنادی بیشتر در پی ارائه گزارش است و می‌کوشد آموزه‌های عرفانی و دینی‌اش را نیز از طریق گزارش حالات روحی خود و واقعیات منظورش عرضه کند؛ «هر حالت تو موسی و عیسی و جمله انبیاست علیهم‌السلام و فرعون و شداد این اسماء افعال تست و مدین و مصر و شام و سایر- الاماکن مقاصد تست و سفر و حضر تقلب تست...» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۳۰۱)

صدای منفعل برخاسته از جملات شبه‌مجهول

افزون بر جملات اسنادی، جمله‌های شبه‌مجهول نیز، سبب ایجاد صدای منفعل در کلام بهاء‌ولد شده است. بهاء‌ولد در این متن، مطالبی را در پاسخ به سؤالات افرادی ناشناخته بیان می‌کند. حضور این افراد تنها برای طرح سوال معنا می‌یابد و بیشتر افعالی مانند سوال کرد، پرسید، گفت و... نشان‌گر این نوع جملات هستند و بیشتر اوقات مرجع آنها معلوم نیست؛ زیرا در نظر بهاء آنچه مهم است، پرسش مطرح‌شده است و نه پرسش‌گر. «می‌پرسید تقدیر الله مخلوق است یا نامخلوق. گفتم کسی که هیچ نداند از خیری و طاعتی و دوستی چنگ بدین‌ها در زند تا خود را معروف کند...» (همان: ۲۹۹)، «سوال کرد که ابراهیم ستاره را گفت: هذا ربی. گفتم که کسی گویند اینست متاع من به لحن گفتن سه معنی فهم آید...» (همان: ۲۴۹).

چیدمان نحوی نامنظم

فعل در چیدمان طبیعی یا همان نحو معیار فارسی، آخرین جزو جمله است. هر جمله، چه فعل آن در جمله حاضر باشد و چه نباشد، با فعل پایان می‌پذیرد و بعد از فعل، جمله دیگری آغاز می‌شود؛ اما گاهی به علت‌های مختلفی، این نظم بر هم می‌خورد و گوینده بعضی از اجزای جمله را در جایگاهی غیر از جایگاه معمولی آن می‌آورد. چنان‌که پیشتر

هم بیان شد، معارف متنی گفتارنوشت است که به بیان دل‌مشغولی‌های نگارنده و خطابه‌ها و مواظ‌وی در جمع مریدان و شاگردانش می‌پردازد. جابه‌جایی ارکان جمله در نحو گفتار بسیار بیشتر از نوشتار است و رعایت اقتضای حال و عوامل گفتمانی نیز تاثیر بسزایی در جابه‌جایی دستوری کلام دارند؛ به همین سبب چیدمان نحوی نامنظم در این متن نه‌تنها دور از ذهن نیست، بلکه از ویژگی‌های برجسته نحوی و دستوری به شمار می‌آید. از سوی دیگر این اثر، بیانات عارفی شوریده است که لحظه‌به‌لحظه عمرش را در عبادت‌الله سپری کرد و به مقام رؤیت حق دست یافت؛ لونگینوس (۱۳۷۹: ۶۳) معتقد است «شور و هیجان، همان جنب و جوش روح است و به نوعی بی‌نظمی نیاز دارد»؛ پس می‌توان گفت به همین سبب است که کلام بهاء بسیار از شکل زبان خارج می‌شود و با چیدمانی درهم و نامنظم آشکار می‌گردد؛ چنان‌که در بسیاری بخش‌ها فعل بر خلاف روند معمول، در ابتدا یا وسط جمله می‌آید و جای قید و ارکان دیگر جمله مانند فاعل و مفعول تغییر می‌کند. شواهد زیر نمونه‌های گویایی از شواهد فراوان این ویژگی نحوی در متن معارف است: «اندیشه و هموم وجود خود چون و گل سیاه است بر سر خود کرده‌اید چون تاج، چشم می‌خواهید باز کنید به جمال جلال، این گل سیاه فرومی‌رود و پیش چشم می‌ایستد و تو می‌مانی چشم را و مژه را و نزدیک است تا افکار شوید» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۵۵)، «قوم لوط مواشی را به کوه سنگ ناک بی‌ثبات اندر راندند دعا کرد الله آن را کلوخ گردانید و پر نبات» (همان: ۲۷۷)، «محمد علی حکیم را سلطان می‌گفت او» (همان: ۲۴۶).

باید توجه داشت که «علاوه بر زبان شعر که به ضرورت وزن و قافیه، نظم طبیعی و منطقی جمله بر هم می‌خورد، در زبان محاوره و زبان نویسندگان و استادان قدیم و جدید برای تکیه و تأکیدی که بر یکی از اجزای جمله دارند و یا به حکم ساخت خاص جمله یا به دلایل دیگر و یا از روی تفنّن و بدون هیچ دلیلی، نظم جمله بر هم می‌خورد و عناصر را پس‌وپیش می‌آورند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۸: ۳۱۰). بنابراین عوامل دیگری نیز بر چیدمان نحوی معارف تأثیر گذاشته‌اند و آن را از حالت معیار خارج کرده‌اند؛ مانند تأکید بر یکی از اجزای جمله. چنان‌که در شاهد زیر کلمات نامنظم است: «گفتم عجب نیست، عرضه کردن اعمال امت بر نبی علیه‌السلام. بنگر که چون پاره راست می‌روم به سوی الله و نزدیک‌تر می‌شوم به حضرت الله و...» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۲). در جمله نخست گروه مسندالبهی عرضه کردن اعمال امت... بعد از فعل آمده است، در صورتی که در حالت عادی می‌باید قبل از مسند و در آغاز جمله بیاید. در جمله سوم که وابسته به جمله قبل (بنگر) است، «به سوی الله» متمم قیدی است و بعد از فعل جمله آمده است؛ اما جایگاه معمول آن در نحو معیار پیش از فعل است. در جمله آخر نیز نهاد (من) محذوف و متمم اجباری «به حضرت الله» باید قبل از فعل بیاید؛ اما با تأخیر پس از فعل آمده است و ترتیب طبیعی جمله را بر هم زده است.

افعال غیرشخصی

دنيسون از دیدگاه معناشناسی، افعال غیرشخصی را این‌گونه تعریف می‌کند: «این افعال یا دربردارنده معانی تجارب فیزیکی و ذهنی و احساسی هستند یا بیانگر نیاز و اجبار و وقوع رخداد برای تجربه‌گری که این تجارب خارج از اراده اوست» (Denison, 1990: 122). از دیدگاه نحوی، فعل غیرشخصی «فعلی [است] که می‌تواند در گزاره‌هایی که خود ایستا هستند نمایان شود؛ اما به‌خلاف سایر گزاره‌های زبان، هیچ تغییری را در شخص و شمار نمی‌پذیرد؛ یعنی همیشه برای سوم شخص مفرد صرف می‌شود و در جملات حاوی چنین افعالی فاعل منطقی، حالت دستوری فاعلی ندارد» (Anderson, 1986: 167- 168). در زبان فارسی نیز افعال شبه‌معین «توانستن» و «شایستن» و «بایستن» گاهی فعل‌هایی

می‌سازند که بر شخص معینی دلالت نمی‌کند؛ مانند نتوان رفت، نشاید گفت، نباید شنید. این افعال را فعل‌های غیرشخصی می‌گویند (نک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۸: ۷۲). افعال غیرشخصی در معارف بسامد بالایی دارد و جزء دوم فعل که همان فعل اصلی است، بیشتر به شکل مصدر به کار می‌رود؛ مانند: «چون من سؤال و دعای شما را اجابت می‌کنم، شما نیز امر مرا اجابت کنید. لعَلَّهم یرشدون تا شما را راه نمایم که سؤال چگونه می‌باید کردن...» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۲۴۵). هم‌چنین است: «پس خودی را و منی را بیاید گذاشتن و روی در طلب الله آوردن...» (همان: ۲۱۲)، «آن چیز که ترا از بهر آن می‌زنند بینداز یا لت و خواری بردار که از اهل کفر و اسلام در کوی معبود خویش روزی عزیزی باید از بهر او روزی خواری بایش کشیدن از بهر او.» (همان، ج ۲: ۷).

تکرار غیرضروری اضافات

در متن معارف کلماتی به کار رفته است که به علت‌هایی در جمله تکرار می‌شوند؛ در صورتی که یک بار ذکر آنها نیز کافی است. به بیان دیگر نوعی لزوم ما لایزم به کار رفته است که طنینی خاص به جملات و کلام بهاء‌ولد می‌بخشد. تکرار مضاف‌الیه «م» در جمله مقابل از این نوع است: «اکنون الله می‌گویم، یعنی سمع و بصرم و عقلم و روحم و دلم و ادراکم توی ای الله...» (همان، ج ۱: ۷). در این عبارت، ضمیر «م» می‌توانست فقط یک بار در کلمه معطوف آخر (ادراک) بیاید؛ اما در همه کلمات تکرار شده است. هم‌چنین است تکرار مضاف‌الیه «الله» در این شاهد: «گفتم که الحمدلله، یعنی این شرف مرا تمام نیست که تصرف الله و فعل الله در اجزای من است...» (همان: ۱۳۴). تکرار مضاف‌الیه «عشق» در این عبارت نیز از همین نوع است: «هست‌ها را از عالم غیب مدد می‌دهی بی‌تکیفی و آن مدد بی‌تکیف سبب نشو و نما می‌شود، چون بنفشه‌زارها و هواهای عشق و مزهای عشق می‌شود» (همان: ۱۵۳).

واژه «الله» بیشترین آمار تکرار در معارف را به خود اختصاص داده است؛ تاحدی که میانگین وجود این واژه در هر صفحه ۲۰ مرتبه است. اگر نسبت آن به همه کلمات آن صفحه سنجیده شود، می‌توان دریافت کلمه «الله» حدود ۱۰ درصد از واژه‌های هر صفحه را به خود اختصاص داده است. این فراوانی با اندیشه چیره بر این اثر، الله‌محوری، ارتباط مستقیمی دارد که خود بهاء نیز آشکارا به آن اشاره می‌کند: «زبان کلید دل است، هرچند زبان به ذکر گفت الله گردان تر باشد، دل گشاده تر باشد و نفایس نیک تر پدید آید. گویی ذکر الله باد صباست که خبر دوست آورد و زمین کالبد مرده را پر از باغ و بوستان شادمانی کند...» (همان: ۱۲۰). از این عبارات می‌توان دریافت که بهاء از ذکر نام الله و تکرار این واژه احساس لذت و سرخوشی می‌کند و این‌گونه چالاک می‌شود و مزه دریافت می‌کند. درحقیقت واژه الله را می‌توان اصلی‌ترین موضوع معارف دانست. بنابراین اصلی‌ترین علت ادبی تکرار کلمه الله در معارف، تکرار برای لذت‌بردت است: «باز این همه را می‌بینم به نور الله و صفات الله و سبحانی الله و چگونگی الله روان شده است...» (همان: ۲۲)

فاصله گذاشتن بین فعل‌های دوجزئی یا مرکب

خانلری (۱۳۶۵، ج ۲) اصطلاح فعل مرکب را به افعالی نسبت می‌دهد که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند. وی در ادامه بیان می‌کند که کلمه اول اسم یا صفت است که صرف نمی‌شود و کلمه دوم فعلی است که صرف می‌شود و آن را هم‌کرد می‌نامد. هم‌چنین تأکید می‌کند که علت اطلاق فعل مرکب به این‌گونه ترکیبات آن است که از مجموع آنها معنی

واحدی دریافت می‌شود. انوری و گیوی نیز درباره این‌گونه فعل‌ها می‌نویسند: «فعل‌های مرکب فعل‌هایی هستند که از یک کلمه با یک فعل ساده ساخته می‌شوند و در مجموع معنی واحدی را می‌رسانند، مانند «آرایش کردن، تأسف خوردن». جزء غیرصرفی در این قبیل فعل‌ها در حکم جزء صرفی است و از این‌رو نقش نحوی مستقلی در جمله ندارد. اگر جزء غیرصرفی، نقش مشخصی داشته باشد و از مجموع جزء غیرصرفی و صرفی یعنی فعل ساده، دو معنی حاصل شود، مجموع آن دو را نمی‌توان فعل مرکب نامید؛ مانند: «خانه ساختم» که «خانه» مفعول «ساختم» است و مجموع آن دو، فعل مرکب نیست» (انوری و گیوی، ۱۳۸۸: ۲۳).

در بیانی کوتاه می‌توان گفت فعل‌های دوجزئی، فعل‌هایی هستند که از دو واژه تشکیل می‌شوند و به‌طور معمول، جایز نیست بین دو جزء آنها کلمه‌ای قرار گیرد. نکته درخور توجه آن است که در معارف مرتب این قاعده شکسته می‌شود. به‌گونه‌ای که آن را یکی از ویژگی‌های نحوی این اثر می‌توان دانست؛ برای مثال در شاهد زیر گروه متممی «به طلب خوشی‌های آخرت» بین دو جزء فعل «رو آر» فاصله انداخته است: «پس خوشی‌های این جهان را کم طلب. رو به طلب خوشی‌های آخرت آر» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۶).

در «گفتم ای الله چنانک نظر مرا بدین اسباب جهان گشاده کردی تا چست شدم در نگاه‌داشتن احوال خود، همچنان نظرم را گشاده به اسباب آخرت کن تا احتراز کنم ازین جهان» (همان: ۷۶) نیز گروه متممی «به اسباب آخرت» میان دو جزء فعل «گشاده کن» فاصله انداخته است.

عطف‌های متوالی

از ویژگی‌های نحوی دیگر متن معارف، آوردن عطف‌های پی‌درپی است. بهاء‌ولد در بخش‌های بسیاری چندین کلمه را به‌صورت متوالی در یک جمله ذکر می‌کند که در بیشتر این سلسله‌های عطف، وی در حال برشمردن اجزای یک مفهوم و یا مفاهیم مرتبط با یک موضوع است. این فرایند نشانه و نمودی از عقیده وحدت در عین کثرت، یکی از مباحث عرفان اسلامی، است؛ فرایندی که در علوم بلاغی آن را تقسیم می‌گویند؛ مثلاً در شاهد زیر، بهاء ابتدا «صفات» را به‌صورت کلمه‌ای واحد ذکر می‌کند و سپس اجزا و اقسام آن را برمی‌شمرد و کثرت صفات را در قالب عطف‌های پیاپی نشان می‌دهد: «و در همه اجزای خود می‌بینم الله را و جمله صفات من ادراک و دانش و قدرت و محبت و عشق و جمال و تدبیر و مصلحت و بینایی و شنوایی و گیرایی و ذوق و عقل و هوش و طبع. این همه چشم‌هاست از الله و از صفات الله که من از این چشم‌ها در الله می‌نگرم و می‌بینمش» (همان: ۲). در نمونه زیر نیز ابتدا پس از بیان مصنوعات در جایگاه موضوعی واحد، از اجزای دیگر آن در قالب عطف‌های متوالی یاد می‌کند: «صبحدم به مسجد آمدم، امام قرآن آغاز کرده. نظر کردم هرچه از مصنوعات دوزخ و بهشت و صفات الله و انبیا و اولیا و ملائکه و کفره و بر ره و ارض و سماء و جماد و نامی و عدم و وجود این همه را صفات ادراک خود یافتم» (همان: ۷).

تکرار یک فعل در جملات پی‌درپی

منتقدان و صاحب‌نظران عرصه ادبیات و بلاغت بر این نکته توافق دارند که تکرار در متون نوشتاری ادبی، چه در شعر و چه در نثر، یکی از جنبه‌های بلاغی متن است. نویسندگان و شاعران با تکرار واژه و عبارت یا جمله‌واره‌ای خاص

می‌کوشد افزون بر تأکید، آن را در ذهن خوانندگان برجسته کند. شفیع‌ی کدکنی به نقل از امین الخولی، نویسنده مصری، یادآور می‌شود که: «تکرار از قوی‌ترین عوامل تأثیر است و بهترین وسیله‌ای است که عقیده یا فکری را به کسی القاء کند» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۸۹: ۹۹). پورنامداریان نیز تکرار را نشان دهنده تکیه و تأکید و توجه شاعر و نویسنده بر موضوع و معنی مکرر می‌داند و معتقد است که این موضوع جدا از جنبه‌های بلاغی، از جمله وسایل ایجاد آهنگ و موسیقی نیز هست (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۷۸ و ۳۸۳). موسیقی نیز از عناصر پراهمیت متون عرفانی است که به تأثیرگذاری و زیبایی متن می‌افزاید و به بیان شمیسا یکی از روش‌های ایجاد و افزون‌سازی آن در متن، تکرار است (نک. شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳). در معارف نیز این عنصر، تکرار، از پرسامدترین شیوه‌های کلامی و لفظی است. چنان‌که پیشتر هم بیان شد، تکرار کلمات و ذکرکردن ارادی مضاف‌الیه‌های مشترک، برای تأکید و اهمیت و لذت‌بردن از ویژگی‌های بارز متن معارف است؛ اما آنچه در این قسمت بررسی می‌شود، تکرار فعل برای چند جمله پی‌درپی است که همگی موضوع آن فعل هستند. به بیان دیگر بهاء‌ولد چند جمله به صورت پی‌درپی می‌آورد و برای همه آنها یک فعل ثابت به کار می‌برد. او طبق قاعده حذف به قرینه لفظی، از تکرار می‌تواند بپرهیزد و تنها در پایان جمله آخر فعل را ذکر کند؛ اما با علم و آگاهی نسبت به نقش و تأثیر موسیقی در کلام و اعتقاد به تأثیر تکرار در انتقال مفاهیم، از این روش برای غنای لفظی سخنان خود بهره می‌برد: «در سحرگاه نظر می‌کردم که هر کسی یکی الله را چگونه می‌بیند. دیدم که بعضی به نظر فقر و عدم دیدند الله را و بعضی به نظر صورت دیدند و بعضی به نظر جهت دیدند و بعضی به نظر هیولی و طبع و کواکب دیدند و الله از این بیرون نیست» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۱). در این شاهد نیز با تکرار فعل «خواهم» کلام خود را آهنگین و زیبا کرده است: «مرا چون از طریق ظاهر درها برآورده روزی من از خود بده چو مرا از اسباب میسر نمی‌کنی هم شاهد خواهم و هم نعمت خواهم و هم سماع خواهم و هم حرمت خواهم و هم قدرت خواهم و هم مشیت خواهم...» (همان: ۱۳۳). در نمونه زیر، تکرار فعل اسنادی «است» نیز ظنن خاصی به کلام بخشیده است و گویی گوینده به خوبی به تأثیر این تکرار آگاه است و از آن لذت می‌برد: «باز نظر کردم دو چیز دیدم یکی تعظیم الله است با محبت و آن مطلوبست و پسندیده الله است و زندگیست و یکی تعظیم بی‌محبت است و آن مطلوب نیست و پسندیده الله نیست اکنون هرگاه که الله مرا در ذکر گفتن و نظرکردن و تعظیم کردن نور و سرور زندگی می‌دهد استدلال گیرم که آن نظر و آن ذکر و آن تعظیم پسندیده الله است» (همان: ۶).

نقش‌پذیری عبارات قرآنی و عربی

معارف پیوسته با کلام الهی همراه است و آیات قرآن و احادیث نبوی در بخش‌های مختلف این متن مشاهده می‌شود؛ تا اندازه‌ای که آن را در جایگاه تفسیری عرفانی می‌توان تحلیل کرد. آنچه در این بخش به آن اشاره خواهد شد، پیوستگی جملات فارسی به آیات قرآن و جملات عربی است. بهاء‌ولد به گونه‌ای از آیات قرآنی و عبارات عربی بهره می‌برد که گویی جزئی از ارکان متن و کلام است و حتی در بسیاری از قسمت‌ها معنا به این عبارات و جملات وابسته است. با در نظر داشتن شیوه و روش بهاء‌ولد که عارفی مسلمان و پایبند اصول و مبانی دین و شریعت است، این ویژگی توجیه می‌شود. انس بهاء با قرآن سبب شده است تا او در سراسر زندگی مادی و معنوی خود و حتی دنیوی‌ترین حالات جسمی و روحی‌اش به مفاهیم قرآنی و آیات کتاب الهی توجه داشته باشد و همواره به بیان و یادآوری آن بپردازد. آیات الهی برای بهاء کلید ورود به دنیای غیب است و همواره کلام او را چه از منظر ظاهر و لفظ و چه از منظر

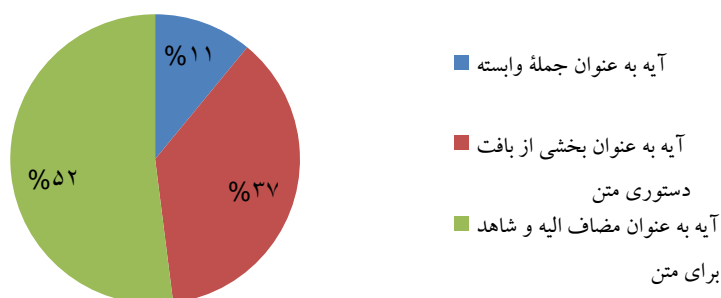
محتوا و مضمون زینت و غنا می‌بخشند. خطیبی (۱۳۶۶: ۲۰۰-۲۰۷) تقسیم‌بندی درخور توجه و مقبولی در زمینه انواع اقتباس‌های قرآنی در قرن ششم و هفتم به شرح زیر ارائه کرده است:

- پیوستن آیات و اخبار به رشته نثر بدون هیچ فاصله‌ای میان عبارت عربی و فارسی؛
- پیوستن عبارت عربی و فارسی با «که» موصوله و حذف متمم؛
- پیوستن عبارت عربی به فارسی در قالب ترکیب اضافی؛

- پیوستن عبارت عربی به فارسی به صورت نقل قول یا عباراتی که بخش عربی را از رشته نثر جدا نشان می‌دهد. فراوانی کاربرد آیات قرآنی و عبارات عربی در معارف سبب شده است تا تقریباً انواع اقتباس در این متن مشاهده شود؛ اما ویژگی خاص معارف در این زمینه آنجایی است که این عبارات عربی در جمله فارسی نقشی دستوری دارد و بخشی از ساختار نحوی کلام است؛ برای مثال در این شاهد، عبارت قرآنی نخست، مفعول «می‌خواندم» و آیه دوم مضاف‌الیه برای «نشان» است: «تَبَارَكَ الَّذِي بَدَّهَ الْمُلْكَ مِیْ خَوَانِدَمِ سِرْمِ وَ اسْتِخْوَانِ هَايِمِ دَرْدِ مِیْ كَرْدِ كَفْتَمِ اَیْ بَزْرُگُواری كِه اسْتِخْوَانِ هَايِ مَن اَز تَجَلِّیْ تُو وَ اَز تَجَلِّیْ صَنَعِ تُو چُون طُورِ مَوْسَى بَر خُودِ پَارِه‌پَارِه مِیْ شُود وَ اَیْنِ اسْتِخْوَانِ هَايِ مَن وَ اجزای تن من نشان و اِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَنْفَجِرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ دَارِدُ وَ اَز اَیْنِ مَعْنَى خَبَرِ مِیْ دِهْدُ كِه بَا نَ رَبِّكَ اَوْحَى لَهَا اَكْتُونِ بَهْرِ چِه نَظَرِ مِیْ كَنَمِ وَ چَشْمِ وَ نَظَرِ مِیْ خَاكِ وَ صورت جهان و بر اجزایم و بر جمادی جهان می‌افتد هر جزوی را ازینها چون دانه شفتالویی می‌بینم که در آن دانه باغ‌هاست الله را و در آن باغ‌ها غذاهاست بر تربیت‌های صاحب روح و عقل را و ادراک را و عشق را و مزه را و مصاحبت‌ها را و سماع‌ها را از آن باغ غذاهاست و صد هزار آسایش است» (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۱۳).

از دیگر نمودهای اقتباس قرآنی و پیوستگی جملات فارسی و عربی در متن معارف، جمله وابسته است. شماری از جملات و عبارات عربی و قرآنی در معارف به صورت جمله وابسته می‌آیند: «به هر سویی سر می‌کشیدی و بهر مرادی، تا دوان باشیدی و باز پراکنده شدی چون رمه پراکنده می‌شود همه را بازاراند به سوی صحرای قیامت که لِيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ» (همان: ۲۵۲)، «ای خواجه اگر آرام‌دلی داری قصد قوم و فرزند چه می‌داری اگر در میان راه یابد به اتفاقی قوم و زن و فرزند از دلارام کسی دل برنگیرد هم بر آن حال ندا دردهد که یا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلمُونَ بِمَا عَفَرَلِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (همان، ج ۲: ۳۴). در این جمله نیز عبارت قرآنی در قالب جمله وابسته و در نقش مفعول جمله نخست آمده است: «گفتم ای الله وعده کرده که وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ [فِي الْأَرْضِ] اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا» (همان: ۱۷).

پیرو بررسی‌های صورت گرفته در کل متن، بهاء‌ولد ۷۰۲ مرتبه از آیات قرآن بهره برده است که از این تعداد ۳۶۵ مرتبه آیه در جایگاه ترکیبی اضافی و شاهد و ۲۶۰ مرتبه در قالب بخشی از ساختار دستوری متن فارسی و ۷۷ مرتبه به واسطه «که موصوله» به متن پیوند خورده است. این داده‌ها در نمودار زیر نیز نمایش داده شده است:

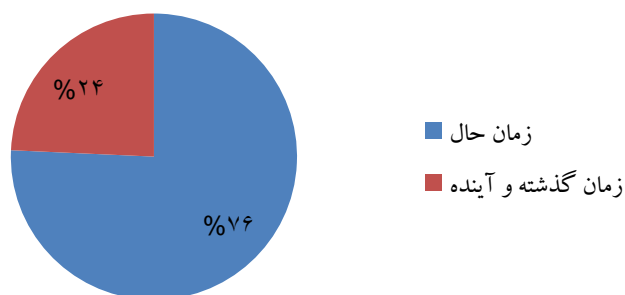


زمان افعال

متغیر زمان، یکی از نکات اصلی بررسی فعل در ساختار و نحو کلام است. «عامل زمان در جمله نشان‌دهنده میزان فاصله گوینده یا نویسنده با موضوع است. می‌دانیم که تغییر فاصله گوینده با واقعیت، زاویه دید و ذهنیت وی را تغییر می‌دهد. از این رو عامل زمان، متغیر مهمی در میزان واقع‌گرایی متن و شیوه نگاه مؤلف به امور به شمار می‌رود. مثلاً فعل مضارع، ارتباط فوری و بی‌واسطه با واقعیت دارد، زمان حال بیشتر از گذشته قطعیت دارد و ساخت‌های مختلف گذشته به همان نسبت که از حال فاصله می‌گیرد، فاصله گوینده و دیدگاه وی را بیشتر می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۹۱).

افعال در معارف، بیشتر در زمان حال اتفاق می‌افتد. نخستین و محکم‌ترین دلیلی که برای این ویژگی می‌توان بیان کرد، گفتارنوشت‌بودن معارف و نزدیکی و انس نویسنده با موضوع مطرح‌شده است. چنان‌که بیان شد، هراندازه فاصله گوینده یا نویسنده با موضوع کمتر و آگاهی و قاطعیت وی نسبت به سخنانش بیشتر باشد، از نظر زمانی از افعال نزدیک‌تری استفاده می‌کند. زمان حال نزدیک‌ترین فعل زمانی به بیان گوینده و نویسنده است و کلامی که با چنین افعالی بیان می‌شود، بیشتر از نوشته‌های دیگر درخور اعتماد است؛ چنان‌که گزارش ما از مسابقه‌ای که در حال دیدن آن هستیم، بسیار دقیق‌تر و مستندتر از زمانی است که آن را به یاد می‌آوریم. حال اگر بخواهیم چیزی را پیش‌بینی کنیم، فاصله کلام ما تا واقعیت بسیار دورتر و به همان نسبت بیاناتمان اعتمادناپذیر خواهد بود. بنابراین گوینده‌ای که با فعل منظور خود فاصله زمانی کمتری داشته باشد، اعتمادپذیرتر است و کلام او تأثیر بیشتری در مخاطب خواهد گذاشت.

به سبب آنکه معارف مجموعه‌ای از دل‌نوشته‌ها و واگویی‌های بهاء‌ولد است، کمترین فاصله زمانی را با ذهن و موضوع ذهنی نویسنده دارد؛ زیرا نگارنده احوال معنوی و عرفانی و عاطفی خود را به همراه آموزه‌های دینی و عقیدتی‌اش در لحظه بیان می‌کند. بنابراین شمار افعال با زمان حال در این متن نسبت به دیگر زمان‌های فعلی بیشتر است. برای مثال آمار به‌دست‌آمده از بررسی پنج صفحه این اثر (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۳۷ - ۱۴۱) این ادعا را اثبات می‌کند. از مجموع ۲۸۰ فعل موجود در این پنج صفحه، ۲۱۲ (۷۵ درصد) فعل با ساختار زمانی حال، ۶۸ (۲۵ درصد) فعل با ساختار زمانی گذشته و آینده به کار رفته است. البته این در صورت در نظر نگرفتن فعل‌های گذشته‌ای است که مفید معنای حال است. بر همین مبنا از حدود ۳۳۶۰۰ فعل به‌کاررفته در کل متن، ۲۵۴۴۰ فعل در زمان حال، و بقیه در زمان گذشته و آینده بیان شده است؛ یعنی نزدیک به ۸۰ درصد از زمان افعال موجود در متن معارف، زمان حال است که در نمودار زیر به نمایش گذاشته شده است.



جمع دو ضمیر

مراد از این عنوان، کاربرد دو ضمیر برای مرجعی واحد است. این عنصر نحوی در متن معارف بسیار مشاهده می‌شود. علت آن را در غلبه زبان گفتار و ساختار نحو شفاهی بر این اثر می‌توان جستجو کرد. نمونه‌های زیر از این نوع است: «پس تو نیز کالبد تو را در راه مجاهده ما کار بند» (همان: ۳۹)، «آن را چگونگی بر وی روا نباشد» (همان: ۱۴۳)، «که از هیچ جنست آن خوشیت نباشد که از من باشد...» (همان: ۲۵۴)، «تا به منقارت پاره‌پاره نکندت» (همان: ۲۵۶)، «الله آن را از کجا می‌بردش» (همان: ۹۵)، «ترا با این اندیشه‌ها چه کبوتر بازیت آرزو کرد» (همان: ۷۱)، «تا تو را آتش گرسنگی در تو شعله نزند» (همان: ۳۳۰).

جمع ادات و فعل به یک معنی

تشبیه، یکی از عناصر بلاغی پربسامد در معارف است که در بررسی لایه بلاغی به تفصیل بررسی می‌شود. آنچه در این بخش منظور است، نحوه کاربرد ادات در جملات و عبارات تشبیهی است. در زبان فارسی کاربرد دو ادات به معنی واحد، در یک عبارت جایز نیست. خواه از نظر لفظ مشترک باشند، خواه مختلف (نک. همان: ز). این موضوع در رابطه با ساختار تشبیهی نیز صادق است. به این معنا که در عبارت و جمله تشبیهی جایز نیست از چند ادات تشبیه به طور هم زمان استفاده شود. البته در معارف بهاء‌ولد صورت‌های مختلف فعل «ماند» به همراه ادات تشبیه «چو و چون» که هر دو مفید معنای ماندگی و تشبیه هستند، ۲۴ مرتبه به طور هم‌زمان به کار رفته است. این شواهد از این نوع است: «مخاطبه من با تو چون جمادات و اجسام لطیفه را ماند» (همان: ۲۹ و ۸۷)، «باز هر حکمتی چون کف را ماند که از من برآید» (همان)، «آسمان و زمین چون دهانی را ماند» (همان: ۹۳)، «... چون گل خشک‌شده را ماند و گیاه خشک و زرد گشته را ماند» (همان: ۹۵)، «لب لعلش چون چشمه خمر را ماند روان، و سپیدی او چون چشمه شیر را ماند که چشمه چشمه برمی‌روزد و شیرینی او چون عسل را ماند» (همان: ۱۰۸)، «این کار ساخت‌های تو چون طعام ساخته سلیمان را ماند که نهنگی سر از دریا برآرد و فروخورد» (همان: ۲۶۳)، «یا چون می‌تلخ را ماند» (همان: ۳۹۲)، «چرخ فلک چون پوست غوزه را ماند درشت که از وی پنبه لطیف برون می‌آری» (همان، ج ۲: ۱۵۶)، «چون موش را مانی که زر جمع می‌کنی و از کنج بیرون می‌آوری» (همان، ج ۱: ۵۱).

کاربرد ادات استغراق «هر» در جمع

لفظ «هر» همواره بر سر کلمه مفرد می‌آید؛ اما در متن معارف نمونه‌هایی دیده می‌شود که این لفظ بر سر کلمات جمع نیز وارد شده است: «هر حروف و اندیشه را مدار کرده است» (همان: ۱۲)، «در هر اجزای خود قبول آن حیات‌ها را تصور می‌کنم» (همان: ۹۲)، «هر خطرات تو به‌یقین چنان روشن باشد که هر دیو که گرد آن گردد بسوزد» (همان: ۱۴۳).

معدود جمع

در زبان فارسی همواره معدود مفرد است؛ اما در نمونه‌هایی از معارف، معدود با عدد مطابقت دارد و به صورت جمع بیان می‌شود. شاید علت این موضوع تأثیر زبان عربی بر ساختار نحوی زبان فارسی باشد. «صد هزار شاخ‌های گل‌های مختلف برآید» (همان: ۲۷)، «و پنج حواس چون پنج ستاره است» (همان: ۳۸)، «صد هزار دل‌های با راحت و شکوفها و دولت‌ها را رها کرده‌اید» (همان: ۸۲)، «صد هزار حوران باجمال را بر اجزای نیازمند من می‌زند» (همان: ۱۴۳)، «صد هزار عجایب‌ها و مصاحبت‌ها و شهوت‌ها و قلب‌ها می‌بینم و هر لحظه چند هزار آب‌های خوش...» (همان: ۱۵۹)

صفت در معنای مصدر

شکل ظاهری و ساختار دستوری هیأت مصدری و وصفی در زبان فارسی گاه مشترک است. به بیان دیگر ممکن است یک ادات هم نشانه صفت باشد و هم علامت مصدر؛ اما در معارف بهاء‌ولد صفت در معنای مصدر کاربرد دارد؛ به این معنی که ساختار کلمه وصفی است، اما در معنا مصدر است. برای مثال در قطعه زیر، واژه استوار از نظر ظاهری صفت است؛ اما در جمله معنای مصدری (استواری) دارد: «و به لطافت کدام لعاب این ابریشم را استوار داده است» (همان: ۷۳)؛ هم‌چنین است صفت تاریک در شاهد زیر که به معنای تاریکی به کار رفته است: «و چون بیکار باشید همه بدی کرده شود و تاریک و وسوسه و خیال و سوداهای فاسد و ضلالت بدید آید» (همان: ۸۲)؛ در این شاهد نیز صفت تشنه به معنای مصدری، تشنگی، استفاده شده است: «تا مرغان کور تشنه‌زده گرد تو در آمده‌اند...» (همان: ۷۱).

پیوستن یاء مصدری به مصدر

فروزانفر در مقدمه مجلد نخست معارف می‌گوید: «مشهور چنانست که یاء مصدری باید در آخر صفات و یا اسمائی که متضمن معنی وصفی است درآید و متداول در استعمال نیز همین است» (همان، مقدمه: ۸)؛ اما در متن این اثر مصدرهایی همراه با یاء مصدری مشاهده می‌شود. در عبارت مقابل، مصدر جمال همراه با یاء مصدری است: «و جمالی و نغزی و عشق نیز معانی‌اند که عرض عدم او باشد» (همان: ۲۵) و یا مصدر نقصان که در جمله «و می‌خواهی که نقصانی تو به نسبت بود» (همان: ۱۶۹) همراه با یاء مصدری آمده است.

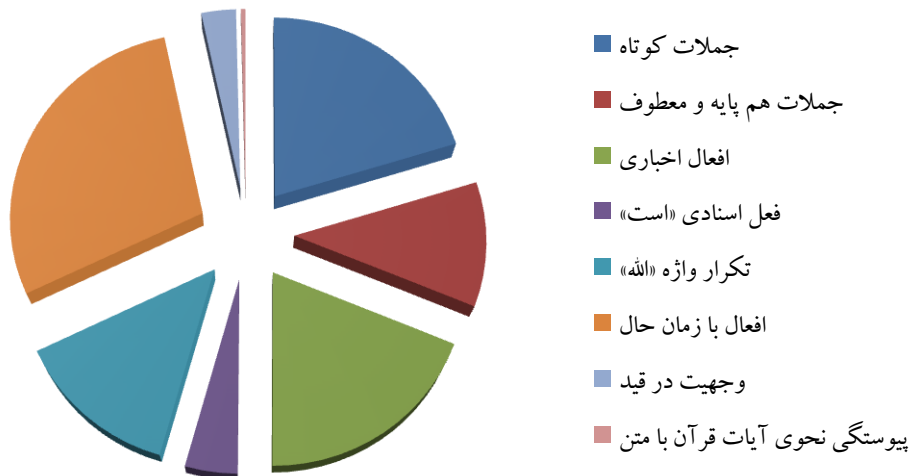
نتیجه‌گیری

ساختار جمله‌ها و چیدمان واژه‌ها در هر اثر نماینده سبک دستوری و نحوی آن اثر است که در پایان به شناخت و تبیین سبک نویسنده آن می‌انجامد. بهاء‌ولد در تنها اثرش، معارف، کلامی نزدیک به بیان محاوره و گفتار شفاهی دارد. همین موضوع سبب شده است تا نحو کلام وی و ساختار دستوری نوشته‌هایش از ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی برخوردار باشد که از آن جمله است: چیدمان نحوی نامنظم، جابه‌جایی معنایی و کاربردی نقش‌های دستوری مختلف مثل کاربرد صفت در معنای مصدر، پیوستن یاء مصدری به مصدر، جمع‌بستن معدود به شیوه نحو عربی، کاربرد ادات استغراق «هر» با کلمات جمع، جمع دو ضمیر در یک جمله، فاصله‌انداختن میان اجزای افعال دو جزئی و... از سوی دیگر تأثیر اندیشه حاکم بر متن و هم‌چنین روش عرفانی و پیشه و عظم و خطابه بهاء، در شیوه بیان و ساختار دستوری کلام وی آشکارا مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که در صد بالایی از فعل‌های این متن، به سبب غلبه اندیشه اشعری در وجه اخباری و زمان حال بیان شده است و تنها زمانی که بهاء قصد اندرز و آموزش دارد، از وجوه دیگری مثل التزامی و امری بهره

می‌برد. اگر وجهیت، نگرش سخنگو درباره حقیقت و درستی یک پاره‌گفتار و میزان قاطعیت گوینده در بیان یک گزاره باشد که از سویی نوع روابط میان افراد و مناسبات اجتماعی را مشخص می‌کند و از سوی دیگر مشخصه جمله نیز به شمار می‌رود، بنابراین می‌توان گفت وجه فعل از جمله ابزارهای دستوری است که نگرش گوینده را در فعل آشکار می‌کند. آگاهی بهاء از این موضوع را در کارکرد وجوه مختلف افعال و آمار بالای وجه اخباری و اجباری در متن معارف می‌توان دریافت؛ گویی بهاء‌ولد به‌خوبی می‌دانسته است که وجه فعل بیان‌کننده میزان اعتقاد و اعتماد گوینده به سخنانش است؛ به همین سبب بسیار به‌جا و هنرمندانه از کارکردهای مختلف وجوه فعل در کلام خویش بهره برده است. شمار بالای وجه اخباری در معارف، قطعیت و تحکّم را به‌خوبی یادآوری می‌کند. درحقیقت وجه اخباری وقوع یا وقوع‌نشدن فعل را با قطعیت و یقین بیان می‌کند و البته این قطعیت یکی از وجوه مذهب اشعری است.

به‌طورکلی ساختار نحوی معارف بسیار متأثر از شیوه سخنوری و پیشه اصلی نگارنده خویش است و در آن آشکارا ردپای اندیشه‌ها و عقاید دینی و عرفانی نویسنده را می‌توان مشاهده کرد. کاربرد فراوان قیودی مانند «همه» و «هر» به‌خوبی این اندیشه بهاء را آشکار می‌کند که وی عارفی است که همه اجزای کائنات را جلوه‌ای از حق دانسته است و پرتو حق را بر همه چیز متجلی می‌داند. جملات کوتاه و پرشتاب بهاء‌ولد نیز که نسبت به جملات بلند او از فراوانی بیشتری برخوردار است، گواه غلبه عنصر عاطفه بر کلام و اندیشه وی است؛ عنصری که یکی از عناصر ادبی‌بودن متن معارف نیز به شمار می‌آید. از سوی دیگر لذت‌بردن او از بندگی و مشاهده زیبایی‌ها و آثار تجلی حق در عالم، آشکارا از پی‌درپی‌بودن اضافات و عطف‌های پیوسته و تکرار اجزا و ارکان جمله دریافت می‌شود.

نمودار زیر نشان‌دهنده میزان تاثیرگذاری عناصری است که ساختار نحوی معارف را ممتاز و برجسته کرده است؛ البته به عناصری اشاره شده که بسامد و تأثیر بیشتری نسبت به سایر عناصر داشته است.



منابع

- ۱- آزاد بلگرامی، غلامعلی (۱۳۷۶ق). *خزانه عامره*، کانپور هند: طبع نول کشور.
- ۲- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۸). *دستور زبان فارسی*، تهران: مؤسسه فرهنگی فاطمی، ویرایش دوم.
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱). *سفر در مه*، تأملی در شعر احمد شاملو، تهران: نشر نگاه.

- ۴- پورنامداریان، تقی؛ حسینی مؤخر، سید محسن (۱۳۸۳). «بررسی جنبه‌های زیباشناختی معارف از دیدگاه صورت‌نگرایی (فرمالیسم)»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۴، ۵۹ - ۸۲.
- ۵- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۴). *اسرارالبلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*، جلد دوم، تهران: نشر نو.
- ۷- خطیبی بلخی، محمد بن حسین (۱۳۵۲). معارف، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: طهوری.
- ۸- خطیبی، حسین (۱۳۶۶). *فن نثر در ادب فارسی*، تهران: زوار.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). *سرنی (نقد شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)* دو جلد، تهران: علمی.
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۲). *کلیات سبک‌شناسی*، تهران: فردوس.
- ۱۱- ----- (۱۳۷۶). *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوس.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹). *موسیقی شعر*، تهران: نشر آگه.
- ۱۳- ----- (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیه (درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی)*، تهران: سخن.
- ۱۴- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری)*، جلد دوم، تهران: فردوس.
- ۱۵- فاطمی، سیدحسین و دیگران (۱۳۹۰). «سرچشمه‌های فکری رمز و تصویر در معارف بهاء‌ولد»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۳، ۱۲۳ - ۱۵۶.
- ۱۶- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸). *دستور مفصل امروز*، تهران: سخن.
- ۱۷- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۴). *زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی*، تهران: زوار.
- ۱۸- فتوحی، محمود (۱۳۹۱). *سبک‌شناسی*، تهران: سخن.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۷). «سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور»، *ادب‌پژوهی*، شماره پنجم، ۹ - ۳۰.
- ۲۰- لونگینوس (۱۳۷۹). *در باب شکوه سخن*، ترجمه رضا سیدحسینی، تهران: نگاه.
- ۲۱- مایر، فریتس (۱۳۸۵). *بهاء‌ولد (والد مولانا جلال‌الدین رومی)* و خطوط اصلی حیات و عرفان او، ترجمه مهرآفاق بایبوردی، تهران: سروش.
- ۲۲- میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷). *واژنامه هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- 23- Anderson, J. M. (1986) "A Note on old English Impersonals", *Journal of Linguistics* 22.
- 24- Denison, D. (1990). "The Old English Impersonal Revived" papers of the 5 international conference on English Historical Linguistics, eds. S. Adamson, V.A. Law, N. Vincent and S. Wright. Amsterdam, John Benjamins.